

خدا جون سلام به روی ماهت...

گرگی و ویزويزک ۲:

مسابقه‌ی استعدادیابی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

نویسنده: کری فیلن

لرکی و وینز وینک

مترجم:
رژینا قوامی

تصویرگر: زوی سی

مسابقه‌ی استعدادهای



سرشناسه: فیگن، کری، ۱۹۵۷ - م.

Fagan, Cary

عنوان و نام پدیدآور: مسابقه‌ی استعدادیابی / نویسنده کری فیگن : تصویرگر زویی سی : مترجم رژینا قوامی.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۹۱ ص: ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.

فروست: گرگی و وینوزیک: ۲.

شابک: ۹-۸۱۲-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: c2018. Wolfie & Fly : band on the run.

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

Children's stories, English

موضوع: موضوع: انگلیسی

شناسه‌ی افزوده: سی، زویی، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Si, Zoe

شناسه‌ی افزوده: قوامی، رژینا، ۱۳۷۹ - ، مترجم

رده‌بندی دیوینی: ۹۲/۸۲۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۳۱۱۴۹

۷۱۳۷۶۰۱



انتشارات پرتقال

گرگی و وینوزیک ۲: مسابقه‌ی استعدادیابی

نویسنده: کری فیگن

تصویرگر: زویی سی

مترجم: رژینا قوامی

ویراستار ادبی: مسعود ملک‌یاری

ویراستار فنی: معصومه ارچندانی

طراح جلد: نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / شهرزاد شاه‌حسینی - زهرا گنجی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۹-۸۱۲-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش‌سبز

چاپ: اندیشه‌ی برتر

صحافی: تیرگان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای مِری کمپیل
ک.ف



برای آ و س؛ ستاره‌های راکِ کوچولویمان
ز.س



برای همه‌ی بچه‌های بااستعدادی که آرزوهای بزرگ دارند.
ر.ق



**Wolfie and Fly:
Band on the Run**

Text copyright © 2018 Cary Fagan
Illustrations copyright © 2018 Zoe Si

Published by arrangement with **Tundra Books**,
a division of Penguin Random House Canada
Limited

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب Wolfie and Fly: Band on the Run

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.



فصل یک

گرگ خوابیده

مامان گرگی گفت: «فقط اینکه به نظرم کار جالبی است.»
بابای گرگی گفت: «موافقم. مسابقه‌ی استعدادیابی مدرسه از
آن رسم و رسوم‌های درست و حسابی است. مجبورت می‌کند از
لاکت بیرون بیایی.»

گرگی گفت: «من دوست دارم توی لاک خودم باشم.
درضمن، هیچ کاری هم بلد نیستم و تازه مسابقه هم
همین امشب است.»

صبح شنبه بود. گرگی پشت میز آشپزخانه نشسته بود و

کتابی درباره‌ی بالگردها می‌خواند. از نظر او بالگردها خیلی جالب بودند. برای کار کردن، به دو ملخ نیاز داشتند؛ یک ملخ بزرگ روی سرشان که آن‌ها را از زمین بلند کند و یکی دیگر روی دمشان که جلوی چرخش بالگرد به دور خودش را بگیرد. مامان گفت: «درست است. تو هیچ کاری نمی‌کنی. ولی



باید بکنی. برای همین است که ازت می‌خواهیم امروز
صبح به کلاس ژیمناستیک بروی. ممکن است خوش
بیاید. تازه این جوری می‌توانی در مسابقه‌ی استعدادیابی
هم شرکت کنی.»
«نه، ممنون.» گرگی این را گفت و کتابش را ورق زد.



پدر التماس کرد: «حالا یک امتحانی بکن. تو در هیچ کلاس متفرقه‌ای شرکت نمی‌کنی. تنها کارت این بوده که دور کلاس آواز، سفالگری، کاراته، بازیگری و یوگای کودکان را خط بکشی.»

گرگی سرش را بالا آورد و گفت: «به این می‌گویند یک رویه، بابا. این رویه نشان می‌دهد که دوست ندارم بروم کلاس.»
مامان گفت: «خب این رویه‌ی بدی است. تا حالا اصلاً بهت سخت نگرفته‌ایم. برای همین امروز باید بروی کلاس ژیمناستیک؛ یکی به دو هم نکن.»



گرگی کنار دیوار سالن ورزش ایستاد. خانم استاکلی، مربی ورزش، مربی ژیمناستیک هم بود. از همه خواست خودشان را گرم کنند. پسرها و دخترها گرم کردن را شروع کردند؛ دست‌هایشان را توی هوا تکان می‌دادند، دور خودشان می‌چرخیدند و یا توی سالن این طرف و آن طرف می‌پریدند.

پسرها شلوارک ورزشی پوشیده بودند. دخترها هم سرهمی ورزشی به تن داشتند. بعضی‌هایشان هم دامن‌هایی با طرح‌های مختلف پوشیده بودند. بیشترشان صورتی بود. گرگی از رنگ صورتی متنفر بود. او همان لباس‌های همیشگی‌اش را پوشیده بود؛ تی‌شرت سفید، سرهمی با کفش کتانی.

خانم استاکلی دست زد و گفت: «خیلی خب بچه‌ها، گوش بدهید. این آخرین تمرین قبل از مسابقه‌ی امشب است. حتی اگر تا حالا به کلاس نیامده‌اید هم می‌توانید جزء گروه باشید. حرکت‌ها ساده‌اند.»

ناگهان در ورزشگاه چهارطاق باز شد و پسر بچه‌ای پرت شد داخل سالن. پسرک خودش را جمع‌وجور کرد و لبخند زد. گرگی با خودش گفت: وای نه؛ لیوینگستن فلات!

لیوینگستن همسایه‌ی بغلی گرگی بود. همیشه او را گرگی^۱ صدا می‌زد؛ با اینکه اسم واقعی‌اش رِنا تا وُلْفمن بود. از رِنا تا هم خواسته بود به او بگوید ویزویزک.

۱. در کتاب اول مجموعه‌ی گرگی و ویزویزک، یعنی زیردریایی مقوایی، ویزویزک توضیح می‌دهد که بچه‌های مدرسه به خاطر تنها و گوشه‌گیر بودن رِنا تا، به او می‌گویند «گرگ تنها»؛ اما لیوینگستن او را «گرگی» صدا می‌زند. م.

ویزویزک یک مزاحم واقعی بود. همیشه دلش می‌خواست به خانه‌شان بیاید تا با هم بازی کنند. متوجه نبود که گرگی از بازی کردن با بچه‌های دیگر خوشش نمی‌آید. رناتا تنهایی را دوست داشت و دوست هم نمی‌خواست. تازه، به نظرش بازی کردن کار بچه‌ها بود. گرگی به موضوعات آدم‌بزرگ‌ها مثل علوم علاقه‌مند بود. البته یک بار که ویزویزک به خانه‌شان آمده بود، با هم زیردریایی ساخته بودند و اتفاقات عجیبی هم افتاده بود. ولی از آن موقع به بعد دیگر او را ندیده و موفق شده بود از دستش در برود.

ویزویزک گفت: «سلام خانم استاکلی. ببخشید دیر کردم. چقدر مدل موی امروزتان قشنگ است. چیزی را که از دست نداده‌ام؟» «نه، نگران نباش. همین الان می‌خواستیم برای آخرین بار قبل از تمرین خودمان را گرم کنیم. همگی گوش کنید. از شما می‌خواهم حیوانی را که دوست دارید جایش باشید در ذهنتان تصور کنید. وقتی دست زدم، باید شبیه حیوان توی ذهنتان در سالن حرکت کنید. همگی حیوانی در ذهنتان دارید؟»

ویزویزک فریاد زد: «بله، من دارم!» بقیه‌ی بچه‌ها سرشان را در تأیید تکان دادند. خانم استاکلی دست زد. یکی از دخترها چهار دست و پا شد و مثل گربه‌ها، به کمرش کش و قوس داد.



یکی از پسرها مثل خرگوش بالا و پایین پرید. دختر دیگری مثل اسب یورتمه رفت. ویزویزک بنا کرد به دویدن دور سالن، بال‌بال زدن و وزوز کردن. تشخیص اینکه چه حیوانی است، کار سختی نبود. اما گرگی چه؟ گرگی لحظه‌ای فکر کرد، بعد کف سالن